

ژرفا بخشیدن به "میانۀ گرایي" در برداشت از شریعت

ژرفا بخشیدن به "میانۀ گرایي"

در برداشت از شریعت

محمد المختار السلامي

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله سبحانه ولي المؤمنين وناصر المستضعفين و قاهر الجابرة المستكبرين يجري قدره نافذا بما أقره من سنن النصر في قلوب عباده الصالحين الذين بنوا منهج حياتهم على صادق العزمات مع حسن التوكل في المهمّات.

و با درود و سلام به آخرین فرستاده پروردگار، حضرت محمد که با پشتیبانی وحی و نیروی عزم و راستی کردار و درستی و نیکویی اخلاق، شالوده امت را ساخت و عقیده اش را ناب ساخت و صفوفش را وحدت بخشید و سلامتیش را تأمین کرد و دریهای هستی را برای درنوردیدن آن و برافراشتن پرچم اسلام، پرچم خلوص ایمان و ایجاد الفت و مهربانی میان مردمان – با هر نژاد و جنس و زبان و فرهنگ و رنگی که باشند – گشود و بدین ترتیب به نعمت پروردگار و دین او برادر یکدیگر شدند و ما با این دین، سرفراز و سربلند گشتیم و سرشار از شگفتی – نه خودشیفتگی – شدیم و تمام وجود ما آماده رنگ گرفتن از این رهنمون ها و کوشش برای نیل به تقرّب بیشتر به جلال و عظمت او و ارتقا به مقام عالی که برای ما درنظر گرفته است، گردید.

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. حضرات علمای بزرگوار، یکه تازان عرصه اندیشه، صاحب نظران، رهنمایان جامعه، سلام و رحمت الهی بر شما از سوی قلبی که والاترین احساسات برادری و پاک ترین تپش های قلب دوستدار و خالصانه ترین آرزوهای فیروزی و تأیید در روزگاری که مؤمنان به یاری خداوندی دلشاد می گردند، تقدیم حضورتان می سازد.

می خواهم در آغاز سخن، خالصانه ترین جملات ستایش و تقدیر را نثار "مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی" کنم و می دانم در مقایسه با کوشش ها و تلاش های مجدّدانه آن برای عطف توجه مسلمانان به مشکلاتی که جهان اسلام با آن روبروست بسیار ضعیف و ناچیز است. مجمعی که عمق و همه جان بخشی و پویایی خردمندان

را یکجا دارد و همینکه کارها و فعالیت‌های این کنفرانس را به پایان رساند، برای گردهمایی بعدی برنامه‌ریزی می‌کند تا به پیگیری کنکاش در مسایل جهان اسلام بپردازد. این پویایی مخلصانه و جدی، ما را به ستایش از آن و تقدیم مراتب سپاس و قدردانی بخاطر دستاوردهایی که به سود جهان اسلام حاصل آورده‌اند، فرامی‌خواند. این سپاس همچنین برای دعوت بزرگوارانه‌ای است که مرحمت فرموده از ما برای شرکت در این کنفرانس بعمل آورده‌اند؛ خداوند آنانرا مورد تأیید قرار دهد و با یاری‌ها و حمایت‌های خود، خشنود و سرافرازشان سازد.

در نگاه به فهرست موضوع‌های ارایه شده از سوی دست‌اندرکاران کنفرانس، اولین موضوع یعنی: "ژرفا بخشیدن به "میان‌گرایی" در برداشت از شریعت" توجهم را بخود جلب کرد و انگیزه مطالعه و بررسی آنرا در ذهنم پدید آورد. میان‌گرایی یا اعتدال‌گرایی از جمله قواعدی است که دولتمردان و سیاستمداران، در ضبط و ربط روابط اجتماعی و تدوین قوانین عادلانه و تقسیم وظایف شهروندان بدان استناد می‌کنند و فقها نیز در استنباط احکام فقهی و شرعی از آن یاری می‌جویند تا در درک و فهم متون و تطبیق آنها از آن یاری گیرند. مسلمانان نیز در رفتار خود از آن الهام می‌گیرند تا راه خود را روشن سازند و از لغزش در امان بمانند.

اگر میان‌گرایی و اعتدال مستند به این آیه کریمه باشد: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (سوره بقره - آیه 143) (و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و...)، تمایز این مفهوم و مطرح شدنش در این دوران و چیرگی آن بر دیگر قواعد و مفاهیم اصلی اسلام و برگزاری گردهمایی‌های پیاپی در سرتاسر جهان اسلام برای بحث و بررسی "میان‌گرایی"، همه و همه ما را بر آن می‌دارد که به کشف آن علل و اسباب پنهانی بپردازیم که آنرا تا به این حد مطرح ساخته و اولویت بخشیده و اینهمه توجه‌ها را بخود معطوف ساخته است؛ من در دهه شصت (قرن گذشته میلادی) در چندین گردهمایی اندیشه اسلامی در الجزایر و نیز از سوی "مجمع الفقه الاسلامی" در هند و از مجمع گرانسنگ شما ("مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی") و نیز از سوی دست‌اندرکاران میزگردهای برگزار شده در مصر و کویت و جاهای دیگر، برای بحث و بررسی موضوع "میان‌گرایی" فراخوانده شده‌ام و در بسیاری از آنها شرکت کرده‌ام و معتقدم که شمار میزگردها و گردهمایی‌هایی که در سرتاسر جهان اسلام برگزار شده چندین برابر نشست‌هایی است که در آنها شرکت داشته‌ام. در کویت نیز دانشمند و ادیب برجسته "شیخ عصام البشیر" مؤسسه‌ای با عنوان "الوسطیة" را رهبری می‌کند. در این نشست نیز برای پاسخ به موضوع پیشنهادی هیئت برگزار کننده کنفرانس یعنی: «ژرفا بخشیدن به میان‌گرایی در برداشت از شریعت» حضور بهم رسانده‌ایم؛ همه اینها مرا برآن داشت تا به جستجوی آندسته عوامل و اسبابی بپردازم که میان‌گرایی را اینگونه پرشمار مطرح ساخته چنانکه به عنوان پدیده قابل تأمل مورد کنکاش قرار گرفته و بارها و بارها به موضوع اصلی بحث بازگشته است.

در این زمینه دیدگاه‌های مختلف را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که ملت‌های اسلامی در قرون اخیر در برخورداری از عناصر پیشگامی و رهبری و عزت، چنان کوتاه‌بینی کرده‌اند که نتیجه آن پذیرش استعمارگرانی بوده که همه چیز ما را مورد چپاول قرار دادند و هست و نیست ما را به یغما بردند و در خودمان ایجاد تردید کردند و به دین ما اهانت روا داشتند؛ خدای رحمت کند "شیخ الخضر حسین" را که در دردلی با پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) چنین می‌گوید: «ما به خواب نادانی فرو رفتیم.» خواب و نادانی و بی‌خبری، از آنچه استعمارگران بر سر ما آوردند. ولی با اراده الهی و با یاری جستن از نیروی ایمان، سرانجام از این خواب برخاستیم و در راه خدا به جهادی شایسته پرداختیم؛ استعمارگران نتوانستند اراده و عزمی را که از فولاد قوی‌تر شده بود، درهم شکنند. توکل به خدا ما را از این خواب خرگوشی نجات داد و توانستیم استعمار را از همان دربی که وارد شده بود بیرون اندازیم و آنرا به رغم نیرنگ‌ها و ترفندها شکست دهیم.

ولی استعمار، دست بردار نبود و از درب دیگری وارد شد و کوشید تا در امور ما مداخله کند و در دل جهان اسلام بذر نهالی شوم و بسی بدتر از استعمار و کاری‌تر و فاسدتر و وقیحانه‌تر از توطئه‌های کفار، بکارد. آنها چنان کردند که قبله صلح یعنی "قدس شریف" خاستگاه تجسس و توطئه و برنامه‌ریزی برای ایجاد هرج و مرج و آشفتگی گردید و برای مؤمنان عذاب و رنج و ذلت به دنبال آورد. ولی دل‌هایی که سرشار از ایمان بود و نور ایمان به آنها روشنایی بخشیده بود، زیر بار چنین توطئه‌ها و نقشه‌هایی – که متأسفانه با همکاری کسانی از میان خود ما به مورد اجرا گذارده می‌شدند – نرفتند. در این میان در بسیاری از کشورهای اسلامی کسانی زمام استبداد در کشور را بدست گرفتند که از هرگونه حمایت مردمی بدور بودند و سلطه حکومت خود را با یاری گرفتن از گروهی از حامیان و اطرافیان و هم‌حزبی‌های خود گسترده کردند. و چنان شد که غاصبان فاجر دست در دست حاکمان خائن و فریبکار هم‌صدا شدند: «هرکس در برابر قدرت و رژیمشان ایستادگی کند و مانع از اجرای نقشه‌ها و برنامه‌های آنها گردد، در شمار گروه‌های متمرّد و شورشی و یاغی و "تروریست" قرار می‌گیرد.» هرگاه سربازی از سربازان اشغالگر در عراق یا افغانستان و یا هر جای دیگری از جهان یا صهیونیستی که بر خانه و ناموس فلسطینی‌ها چیره شد و صاحب‌خانه را همراه با کودکان و همسر و پدر و مادرش بیرون انداخته و آنرا بی‌خانمان ساخته بود، به قتل می‌رسید، قاتل او را به عنوان "تروریست" معرفی می‌کردند. آنها با توصیف چنین کسانی به تروریسم همواره صفت "اسلامی" را نیز می‌افزودند تا چنین القا کنند که آنچه ارزش‌های انسانی را در چشم این مقاومت‌کنندگان شریف از ارج و اعتبار ساقط کرده و به یک سو نهاده، اسلام است. هرچند وقتی باندهای خطرناک و وحشتناکی که در بسیاری از کشورهای اروپایی اقدام به ایجاد وحشت و ناامنی می‌کنند و امنیت مردم را تهدید می‌نمایند و قضات و سیاستمداران را به قتل می‌رسانند، هیچ‌کس این تروریست‌ها را به عنوان مسیحی معرفی نمی‌کند!

ولی به رغم همه اینها، گروهی از کسانی که به دفاع از اسلام می‌پردازند از این مقوله دم زدند که

اسلام دین صلح و اعتدال و میانه‌گرایی و عدم افراط و گرای است و اینکه اسلام قتل نفس را جایز نمی‌داند و از این تروریست‌ها و افراط‌گرایی‌های ایشان، بیزار است. آنها [استعمارگران] با هر عملیاتی که مجاهدی با اجرای آن غاصبان و اشغالگران قدس را به ستوه می‌آورد، طبق نسخه فریبکارانه خود، "تروریست مسلمان" را عَلم می‌کنند و آن دسته از مدافعان اسلام نیز با نیت پاک خود، اقدام به تبرّی جویی از این افراط‌گرایان یعنی کسانی می‌نمایند که از خط اعتدال و آیین میانه‌گرایی – که به تنهایی اسلام را نمایندگی می‌کند – عدول کرده‌اند!

و در پی این امر، متوجه شدم که پافشاری بر ارزش اعتدال و میانه‌گرایی در اسلام، بهانه‌ای برای اتخاذ مواضعی شده که چندان خیر و مصلحتی برای اسلام دربر ندارد. و پس از پیگیری‌های قرآنی به این نتیجه رسیدم که در این رابطه تنها يك مفهوم است که قرآن با سه (3) تعبیر یا سه صیغه مختلف یعنی: "میانه‌گرایی"، "نیکی" و "پایداری"، از آن یاد کرده است.

"میانه‌گرایی" (الوسطیة) : این تعبیر یا واژه در قرآن کریم پنج بار تکرار شده است؛ در یکی از آنها یعنی در آیه 143 سوره بقره در آیه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (سوره بقره 143) (و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد) برای نشان دادن گونه‌ای است که خداوند متعال این امت را به فضل کتاب و حکمتی که فرو فرستاده، شکل بخشیده است.

توصیف امت محمدی به "میانه‌گرایی" طبق یافت آیات قرآنی به تحقق هدفی مربوط می‌شود که همانا پذیرش گواهی ایشان در کنار گواهی پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه و آله وسلم) است. این تمایز، ذاتی نیست زیرا هدف این آیه ردّ ادعای یهود در اینکه برگزیدگان نسل یعقوب می‌باشند، است؛ قرآن با این آیه ثابت کرد که امت محمد (ص)، بنابر برخورداری ایشان از فیوضات نبوّت و حکمت نبوی و تحقق مفاد کتاب اسلام یعنی قرآن مجید به عنوان تنها کتابی که خداوند، سلامت دگرگونی در آنرا تضمین کرده است، برگزیده هستند. لذا میانه بودن معیاری است که با تصوّر مردم از هستی و احکام معاملات و روابط با یکدیگر و با جهان هستی و شکل‌گیری گمراهی یا صلاح آنها – به عنوان يك معیار ثابت و لایتغیّر – همسویی دارد. بدین ترتیب این امت – بنابر معیاری ثابت – شایستگی آنرا دارد که پیروانش گواهان بر مردم باشند تا معلوم شود آیا آنها نسبت به ارزش‌های مورد رضای حق تعالی پای‌بندی بخیر دادند یا منحرف گشتند؟ و برای اینکه قرآن، ثبات و پایداری این وضع متمایز امت اسلامی را تضمین کند، رسول خدا (ص) را بر آنها گواه قرار داده است تا براساس همان مسیر، به رهنمونی ایشان بپردازد و آنرا شایسته گواه بودن – در صورت پایداری در آن راه – و یا عدم شایستگی در صورت عدم وفاداری به تعهدات خود، قلمداد نماید. وسط (میانه) به فتح سین، موقعیت میانی دو طرف را می‌گویند حال آنکه وسط به سکون سین، به معنای موقعیت میانی مجموعه‌ای متشکل از واحدهای متعدد است، و "بین" می‌تواند جانشین این واژه [یعنی

وسط] قرار می‌گیرد. لذا خبرگان تفسیر قرآن به این نتیجه رسیده‌اند که امت میانه برابر با امت برگزیده است. این تعبیر، جنبه مجازی دارد بدین معنا که وسط [میانه] دور از طرفینی است که ساده‌تر می‌توان بدانها دست یافت و آنها را مورد دستبرد قرار داد؛ میانه به دلیل حمایت طرفین از آن و دوری از دسترسی، پابرجا تر می‌ماند.

البته باید گفت که وسط (میانه) همیشه به معنای کمال (و بهینه) نیست و معرف اسلام نیز بشمار نمی‌رود زیرا خداوند متعال در آیات متعدد به پیامبرش فرمان قاطع بودن و خشونت می‌دهد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ» (سوره التوبه - 73) (ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر) و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ» (سوره التحريم - 9) (ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر) و «قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلَظَةً» (سوره توبه - آیه 123) (با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند)، آداب هم‌غذا شدن با مردم نیز در آنست که نه از وسط که از کناره‌ها شروع به خوردن کنند. پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) می‌فرماید: «از همان جهتی که قرار دارید، بخورید.» راه رفتن در جاده [یا خیابان] نیز از دو کناره و نه از وسط آن است و در وسط حرکت کردن، به مفهوم تکبر و نخوت است؛ البته کمال اخلاق نیز در میانه بودن نیست. و مثلاً اگر میانه‌روی در اقتصاد، چیزی میان اسراف و بخل است، عفت و پاکدامنی مرتبه واحدی است که فراتر از آن افراط بشمار نمی‌رود "راستی" نیز چنین است. بسیاری از مثالهایی که آورده می‌شود یا گمان می‌شود که فضیلت در میانه‌روی است، چندان قابل تعمیم نیستند. آنچه در این میان بدان رسیدم آنست که در مورد امت اسلامی قطعاً مراد آن نیست که از مجاهدان خشنانک در هرجا، تبرّی جویند. و چنان نیست که میانه‌گرایی باید همواره معیاری برای قانونگذاری تلقی گردد. و بنابراین در اختلاف نظر در حلال و حرام نیز نباید به میانه‌گرایی متوسل شد و مثلاً مباح بودن را مطرح ساخت. آنچه در توضیح بیشتر باید بگویم مطلبی است که در تفسیر این آیه به رشته تحریر درآورده‌ام و از خداوند متعال می‌خواهم که مرا در تکمیل آن یاری فرماید:

قرآن مجید هدایت مسلمانان در روی آوردن به کعبه را با ابراز توجه ویژه دیگری به امت اسلامی رقم زده و این امت را امت میانه، عزیز، برگزیده و همچون رشته وصل دانه‌های پیاپی جواهر، در اخلاق و مواضع و دیدگاههایی که در زندگی و نسبت به موافق و مخالف و بدور از افراط و تفریط دارند، تلقی کرده است.

زیرا نه مسلمانان ناگزیر به سخت‌گیری بر خویشان هستند و نه اجرای قوانین و احکامی که موظف به اجرای آن گشته‌اند، آنچنان دشوار است. در دین، حرجی بر مسلمانان نیست. و البته چنان رقیق و واهی هم نیست که تحت تأثیر هر چیزی قرار گیرد و با دگرگونی احوال و شرایط، ویژگی‌ها و ثبات خود را از

دست بدهد. چنان است که مسلمانان با این نوع احکام و چنین ویژگی‌هایی، نه دنیا را به عنوان پلشتی شیطانی ترک گویند و تارك آن شوند - که البته کمال آدمی در عدم دلبستگی به آنست - و نه آنچنان شیفته و دلبسته آن گردند که به پتانسیل‌های روحی و معنوی آنها آسیب زند و کلا تحت تأثیر ماده و زرق و برق زندگی دنیایی قرار گیرند؛ در اسلام، تعارض‌ها و تضادها میان ماده و روحی که به سرگشتگی بسیاری از مردم انجامیده است، از میان می‌رود و ایندو جنبه در آن به تکامل و هماهنگی می‌رسند و چنین می‌شود که امتی میانه مطرح می‌گردد. آنها - یعنی مسلمانان - با این مقام و منزلت والا آماده شده‌اند تا با تبلیغ اسلام و توضیح احکام آن، گواهان بر مردم شوند؛ برای مردم گواهی دهند که مؤمن یا کافرند. روز رستاخیز نیز وقتی اقوام پیامبران منکر تبلیغ دین از سوی ایشان می‌گردند، به سود پیامبران گواهی خواهند داد.

چه خوب بود اگر پرده از ابهامات مفهوم تروریسم و اینکه عامل توجیهی برای اشغالگری و قتل و کشتار بی‌محابا شده، و برای انتقام از کسانی بکار رفته که زیر بار سلطه مستبدان نمی‌روند، برگرفته می‌شد. تروریسم - که بسیاری از افراد با حسن‌نیت را بر آن داشت تا بار معنایی متراکمی را بر مفهوم میانه‌گرایی تحمیل کنند، شایستگی آنرا دارد تا برای مشخص ساختن و در واقع ارایه تعریفی دقیق از آن، گردهمایی‌ها و میزگردهایی برگزار شود. باید حقانیت آن به تکرار مطرح شود و همه رسانه‌های گروهی برای کاشت مفهوم واقعی آن در دلها و مغزها، بکار گرفته شوند تا در هربار که بر قلم یا زبانی جاری شود در همه اذهان رسوخ یافته و حضور داشته باشد.

این وظیفه دولت‌ها و انجمن‌ها و مجامع گوناگون است تا بتوان در این باره به تصمیمی بین‌المللی در راستای رفع هرگونه ابهام و درهم‌آمیختگی متداول کنونی، نایل آییم. باید میانه‌گرایی از این همه بهره‌برداری اغراق‌آمیز کنونی که آنرا از حقیقت آن تهی ساخته است، رهایی یابد. باید مرز مشخصی میان میانه‌گرایی و تروریسم از يك سو و تروریسم و دفاع مشروع از عزت و حقوق خویش از سوی دیگر، درنظر گیریم.

به نظر من "تروریسم"، تسلط قهرآمیز به قصد تحمیل اراده سلطه‌گر بر سلطه‌پذیر به منظور سلب و غارت مال، عزت یا ناموس اوست؛ قرآن کریم با این ابزار به شدت مبارزه کرده و مجازات سختی برای آن درنظر گرفته است. "ابوبکر بن العربی" می‌گوید: «مسئله چهارم در محاربه، سلاح کشیدن به قصد غارت و سلب و نهب است». "مالك" نیز آنرا به تفصیل شرح داده و در روایتی که "ابن وهب" از وی کرده است می‌گوید: مالك می‌گوید محارب کسی است که راه می‌بندد و مردمان را از هرجا می‌رماند و در زمین به مفسده‌جویی می‌پردازد حتی اگر کسی را نکشد... مالك می‌گوید: در این مورد تفاوتی ندارد که اینکار آشکارا یا در نهان صورت گرفته باشد.

سپس "ابن العربی" یادآور شده است: در زمانی که تولیت قضا را برعهده داشتیم از گروهی که با توافق بیرون آمده بودند شکایتی مطرح شد مبنی بر اینکه زنی را به زور از همسرش جدا کردند و [به او تجاوز

کردند] و حامله‌اش ساختند. سپس آنها را تعقیب و دستگیر کردند. من از گروهی از فقیهانی که خداوند مرا گفتارشان ساخته بود، در این باره پرسیدم. گفتند: [متجاوزان] محارب نیستند، زیرا محاربه در اموال است و در "فرج" نیست. به ایشان گفتم: "انا" و انا الیه راجعون!" آیا می‌دانید که محاربه در فرج خیلی زشت‌تر از اموال است و همه مردم راضی می‌شوند که اموالشان را در محاربه از دست بدهند ولی هرگز کسی نمی‌خواهد همسر و دخترش [ناموسش] را از دست دهد. و اگر فراتر از مجازاتی که خداوند در نظر گرفته است مجازاتی وجود داشته باشد باید متعلق به کسی باشد که به سلب "فرج" اقدام کرده است. (احکام القرآن، جلد دوم، صفحات: 594 و 593). بنابراین مراد از "میانۀ گرایي" - توصیفی که این امت بدان متمایز گشته - آنچنانکه این آیه از سوره آل‌عمران روشن ساخته است حمایت از جامعه در برابر ایجاد تشویش در ارزش‌های مثبتی است که شالوده جوامع را تحکیم می‌بخشد: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْعَمْرِوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِرُونَ بِاللَّهِ» (سوره آل‌عمران - 110) (شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار

شده‌اید به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید)

آری، ممکن است میانۀ گرایي در مقایسه آن با مفهوم نیکی ("البر") آنچنانکه در این آیه مطرح شده است، معیار و ملاک تلقی شود: «لَا يَسَّ الْبِرَّ أَنْ تُولَّوْا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (سوره بقره - 177) (نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.) همین مفهوم در هفت آیه دیگر نیز در توبیخ یهودیان در فرمان دادن به نیکی و عدم پای‌بندی خودشان بدان تکرار شده است: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَذَلُّونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (سوره بقره - 44) (آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید با اینکه شما کتاب [خدا] را می‌خوانید آیا [هیچ] نمی‌اندیشید) و در راستای انکار کسانی که آنرا به صورت دیگری تفسیر کرده‌اند: «وَلَا يَسَّ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْمُرُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهِمَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ

اتِّقَی» (سوره بقره - 189) (و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه‌ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند...) و به معنای این تصوّر از نیکی با نمودهایی که راهی به دلها ندارند و روح را نوازش نمی‌دهند و پیوند دادن آن به تسامح و بدوش کشیدن بار کملک به نیازمندان، چنانکه در این آیه آمده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِنْ مَّا تَحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (سوره آل‌عمران - 92) (هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید قطعاً خدا بدان داناست) و در مقایسه با تقوا و درنظر گرفتن آیین زندگی در روابط اجتماعی افراد خانواده و میان اعضای امت در فعالیت‌های گوناگون اجتماعی، چنانکه در این آیه می‌گوید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (سوره المائدة - 2) (و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید) و سرانجام به عنوان معیاری برای آنچه در نهان میان مؤمنان جریان دارد: «وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (سوره المجادلة - 9) (و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید).

با تأمل در آیات قرآنی فوق - که در آنها قرآن خود عهده‌دار توضیح و تفسیر "بر" (نیکی) شده - می‌بینیم که این مفهوم تا سطح معیار و ملاکی برای فقها و دانشمندان اجتماعی (جامعه‌شناسان) و سیاستمداران و فعالان فکری و رفتاری، ارتقا پیدا کرده است.

معنای میانه‌گرایی با مقایسه آن با اصل عمده دیگری که قرآن مجید عنایت ویژه و فوق‌العاده‌ای به آن مبذول داشته - یعنی استقامت و پایداری و صراط مستقیم و شعار متمایز اسلام و مسلمانان - روشنی بیشتری پیدا می‌کند.

یکم: زمانی که بدانیم استقامت و مستقیم بودن دروازه‌ای است که خداوند متعال به مؤمنان آموخته که آنرا در هرکدام از رکعت‌های نماز تکرار کننده و از درگاهش رهنمونی به صراط مستقیم را مسئلت نمایند، به شکل بسیار روشن و آشکاری، پی به نفاست مفهوم استقامت و پایداری می‌بریم.

دوم: با تأکید مکرر قرآن بر این مفهوم در سه آیه زیر: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ» (سوره هود - 112) (پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند])، «فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» (سوره الشوری - 15) (بنابراین به دعوت پرداز و همان گونه که ماموری ایستادگی کن) و «أَنِزَّمَا لِلْهُكُمُ إِلَهُ» (سوره فاطر - 6) (که خدای شما خدایی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آموزش بخواهید).

سوم: با تصریح اینکه دین اسلام ارتباط تنگاتنگی با استقامت و پایداری دارد، خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ إِنْ زَنْدَنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَٰهِي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَرِيماً مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (سوره انعام - 161) (بگو آری پروردگارم

مرا به راه راست هدایت کرده است دینی پایدار آیین ابراهیم حق‌گرای و او از مشرکان نبود)، «وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره المؤمنون - 73) (و در حقیقت این تویی که جدا آنها را به راه راست مد‌خوانی)، «وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره النور - 46) (و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند)، «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره یس - 4 و 3) (که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی * بر راهی راست)، «وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٍ» (سوره الحج - 67) (... به راه پروردگارت دعوت کن زیرا تو بر راهی راست قرار داری)، «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره الزخرف - 43) (پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ درزن که تو بر راهی راست قرار داری)، «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (سوره آل عمران - 51) (در حقیقت خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید [که] راه راست این است).

به نظر می‌رسد که عناصر معیاری زیر در استقامت [پایداری] فراهم آمده است :

یکم : اطمینان از اینکه انگ حق بر خود دارد و این نیرو را از تکرار فرمان الهی برگرفته است : «فَاسْتَقِيمُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْوَاسِعِ وَاسْتَعِظُوا بِهِ» - «فَاسْتَقِيمُوا كَمَا أُمِرْتُمْ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ».

دوم : مرجعی که مفهوم استقامت و پایداری را مشخص می‌سازد. زیرا استقامت دارای مفهوم عینی و نه ذاتی است بدین معنا که مردم بنا بر ارزش‌گذاری‌های ویژه خود، اختلافی در آن ندارند ولی در پیوند با مرجعی است که تسلیم‌پذیری در برابر آنرا بر همگان تحمیل می‌کند. خداوند متعال می‌گوید : «فَاسْتَقِيمُوا كَمَا أُمِرْتُمْ» بنابراین مرجع استقامت مجموعه اوامر الهی است که در کتاب و سنت آمده است از جمله : «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» (سوره التکویر - 27 و 28) (این [سخن] بجز پندی برای عالمیان نیست * برای هر يك از شما که خواهد به راه راست رود)، «فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره الزخرف - 43) (پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ درزن که تو بر راهی راست قرار داری) بدین ترتیب استقامت و پایداری، بمثابة میزان و معیار امینی است که رفتارها و ارزش‌ها را کنترل می‌کند.

این نکته را حدیثی که مسلم با سند خود به "سفیان بن محمد الثقفی" روایت کرده تأکید می‌کند. می‌گوید : «عرض کردم ای رسول خدا در مورد اسلام سخنی بگو که پس از تو از کسی درباره‌اش پرسش نکنم. فرمود : بگو به خدای ایمان آوردم و سپس پایداری (استقامت) کن.»

امام مسلم این حدیث را اینگونه تفسیر می‌کند : از آنجا که احکام اسلام به لحاظ افعال و ترک‌ها و شرایط هر کدام، انحصارپذیر نیستند، پرسشگر با حسن نظر خود خواهان بیان سخنی [از آنحضرت(ص)] شد که همه آنها را دربرگیرد و از پرسش از دیگران بی‌نیازش گرداند.

سوم : روشنی و همه‌جانبگی - آنگونه که در گفته‌های تفسیری فوق‌الذکر از زبان "امام مسلم" برداشت می‌شود - ویژگی معیاری استقامت و پایداری است. استقامتی که پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) بدان فراخوانده است واژه روشن و بی‌کمترین ابهامی است. و علاوه بر آن جنبه همه‌جانبگی نیز دارد و هرکدام از مفاهیم اسلام در چارچوب آن قرار می‌گیرند، به همین دلیل در اندیشه و خرد آن صحابی پرسشگر، به عنوان معیاری که نشان دهد چه چیز از اسلام (تا بدان پای‌بند باشد) و چه چیز خارج از اسلام است (تا از آن دوری جوید)، مطرح گردید.

"القاضي عیاض" با جمله‌ای که به آن سخن افزوده این توضیح را داده است. او می‌گوید : پاسخ آن حضرت (صلی‌الله علیه و آله وسلم) مطابق این آیه کریمه است : «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا كَافٍ» ثُمَّ اسْتَغَامُوا تَتَذَرُّوْا عَنَّا يَهُمْ الْإِْمَانُ أَكْثَرُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (سوره فصلت - 30) (در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و مد‌گویند] هان بیم مدارید و غمین م باشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید) که در شمار مجموعه این احکام و شرایع است زیرا خود در طول مدتی که پس از بعثت تا هنگام عروج به رفیق اعلی، سپری کرد در تفصیل و توضیح آن سخن گفت. (اکمال الاکمال - جلد اول، صفحه 134).

چهارم : تداوم و پایداری که نشان می‌دهد استقامت به عنوان معیاری در پاسخ خداوند متعال به موسی و هارون - هنگامی که خواهان سخت‌گرفتن بر فرعون و اعوان وی شدند - مطرح گشته است : «قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا» (سوره یونس - آیه 89) (دعای هر دوی شما پذیرفته شد، پس ایستادگی کنید) در این آیه دو نکته مطرح شده است : یکی اینکه خواسته آنها برآورده شد و دیگری اینکه آنها مأمور به استقامت و پایداری هستند تا سختی‌ها و فشار بر فرعون نیز تداوم یابد. این خود برای امت آموزنده است و نشانگر ارزش استقامت و پایداری را نشان می‌دهد چه مسلم است که از این دو فرستاده خدا [موسی و هارون] - که خداوند ایشان را به افتخار رسالت نایل فرمود - انتظاری جز پایداری و مداومت و استقامت از آنها نمی‌رود.

بنابر توضیحاتی که ارائه شد می‌توان معیار و ملاک مرجع و مرکبی از "میان‌گرایی"، نیکی و استقامت (تعادل، نیکی و نیکویی) ارائه داد؛ مراد از تعادل، میان‌گرایی و منظور از نیکی، خیر و مقصود از نیکویی، استقامت و پایداری است.

از آنجا که سخن از میان‌گرایی و فعالیت‌های بانکی مستلزم برگزاری همایش ویژه‌ای است در این باب به ذکر همین نکات، بسنده می‌کنم.

وَأَعْلَمُ وَأَحْكَمُ وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

حضرات علمای اعلام و اساتید گرامی و محترم! با تقدیم مراتب سپاس و قدردانی خویش از توجه شما به مطالب ارایه شده در خصوص اولین عنوان از سری عناوین مطرح شده در این گردهمایی، خاطرنشان می‌سازم : ابتدا با خود از علت مطرح شدن مفهوم "میان‌گرایی" و توجه جدی به آن از نیم قرن بدینسو، جویا شدم و در اوراق و یادداشت‌های خود به دعوتی از وزیر عهده‌دار گردهمایی‌های اسلامی که در دهه شصت میلادی [قرن گذشته] در الجزایر پس از استقلال برگزار می‌شد، برخورد کردم. موضوعی که پرداختن به آن به من پیشنهاد شد، "میان‌گرایی" بود. از سوی برخی مجامع و انجمن‌ها در مصر و پادشاهی عربستان سعودی و مراکش و شماری از گردهمایی‌ها و سمینارهای برگزار شده در این موضوع نیز دعوت شده‌ام. در کویت نیز که وظیفه نظارت عالیّه مؤسسه میان‌گرایی به ادیب و دانشمند دکتر عصام‌البشیر واگذار شده بود، سمینارها و گردهمایی‌هایی پیرامون جزئیات این موضوع برگزار شد و مقالات ارزشمندی در این باره ارایه گردید. پرسش من آنست که چرا اینهمه توجه به "میان‌گرایی"؟ به نظر من، عوامل فراوانی مطرح است که از يك سو به ارزش خود میان‌گرایی مربوط می‌شود و از سوی دیگر عوامل خارجی متعددی خارج از موضوع در این میان نقش دارد.

من تردیدی ندارم که "میان‌گرایی" مرجعی است که می‌توان بدان استناد کرد؛ استدلال در این زمینه نیز به اعتقاد من جنبه تکرار دارد چه به لحاظ تأکید، به چنان حدی رسیده که می‌توان آنرا از نظر مردم، ضروری تلقی کرد.

ولی آنچه را در پی آنم، چرایی توجه این اندازه به میان‌گرایی است؟

به نظر من در این میان می‌توان به دو عامل اشاره کرد که یکی سیاسی و دیگری جنبه تکاملی دارد و مربوط به پیشرفت‌های علمی جهان است.

در مورد عامل سیاسی باید گفت که غرب، پس از آنکه از سرزمین اسلام بیرون رانده شد، کوشید به گونه فریبکارانه و جنایت‌آمیزی به صورت استعمار اشغالگر اسرائیلی در سرزمین فلسطین و بازداشتن امت از حل بسیاری از مشکلات خود و ایجاد تفرقه و پراکندگی در سرزمین‌های اشغالی و غصب شده، بدان بازگردد. در این میان مقاومت‌های متعددی شکل گرفت و در برابر، استعمار غربی و اسرائیلی با توصیف مدافعان سرزمین‌های اشغالی در سرزمین فلسطین یا خارج از آن به تروریست، با این مقاومت از در مبارزه درآمدند؛ این تجاوز به سرزمین اسلام تنها به محدوده فلسطین منحصر نماند و دست‌های جنایت‌کار به عراق و افغانستان نیز دراز شد و لشکریان استعمار هنوز هم این دو کشور را پایمال چکمه‌های خود ساخته‌اند و همواره هرکس در برابر این غصب و اشغالگری مقاومت کند به عنوان تروریست مسلمان توصیف می‌شود. و حتی هرگاه یکی از سربازان صهیونیست به درک واصل شود، اتهام تروریست مسلمان پیش از هر تحقیقی، بر عامل اینکار وارد می‌شود. در این میان در برخی کشورهای اسلامی، سازمان‌هایی شکل گرفته‌اند که در ایراد ضربه و خیانت به اسلام، دست کمی از آن دشمنان ندارند و هر حرکت مقاومتی در

این عرصه را تروریسم می‌خوانند؛ برخی خیرخواهان نیز کوشیده‌اند از اسلام حمایت کنند و اعلام کرده‌اند که اسلام دین میانه‌گرایی است و این توصیف از اسلام بهانه‌ای برای درهم شکستن اراده مقاومت کنندگان شده است، دلیل این توصیف نیز بهره‌گیری از آیه شریفه: «و کذلک جعلناکم امة وسطا» است که به نظر من این آیه نمی‌تواند دلیلی بر آنچه گفته شده باشد زیرا این آیه مقرر می‌دارد که این ویژگی الهی از امت دارای فرجام معین و قید شده‌ای است که همانا گواه بودن بر مردم است و مسلمانان هنگامی به این مرتبه والا (گواه بودن) ارتقا می‌یابند که با گواهی پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله وسلم) نسبت به پایداری و استقامتشان در این راه، همراه باشد. این آیه از جمله در پی ابطال ادعای یهودیان در قوم برگزیده بودن ایشان برای مردم است. قرآن ثابت می‌کند که بهترین و برگزیده‌ترین امت، امت محمد (صلی‌الله علیه و آله وسلم) – از طریق پای‌بندی به ارزش‌های عقیدتی – رفتاری و تحقق مرتبه والای این امت با پای‌بندی به تعهدات خود – است.

لذا بر آن شدم که "میانه‌گرایی" نمی‌تواند به تنهایی معیار و ملاک باشد و حتما باید با دو عنصر دیگر یعنی: نیکی و استقامت همراه گردد و باصطلاح: «تعادل، نیکی و نیکویی» تحقق یابد.

در اینجا نیکی (خیر) به همان معنای "بر" است که قرآن در آیه زیر از آن یاد کرده است: «لِّلْبَرِّ الْبِرُّ» اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهُكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنۡ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلَائِکَةِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیِّیْنَ وَآتَى الْمَالَ عَلٰی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَابْنَ السَّبِیْلِ وَالسَّآئِلِیْنَ وَفِی الرَّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰةَ وَآتَى الزَّکٰةَ وَالْمُؤْتُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوْا وَالصَّٰبِرِیْنَ فِی الْبِاْسَآءِ وَالصَّٰرِیْۤاتِ وَحَرِیۡنَ الْبِاْسِ اُولٰٓئِکَ السَّٰدِیۡنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ» (سوره بقره 177) (نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفاداراند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیباییانند آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند) در بحث اصلی به تفصیل در مورد "البر" و هدف از آن در قرآن به عنوان معیار صحبت شد.

عنصر سوم در این میان استقامت و پایداری است که بهترین و محکمترین دلیل معیار بودنش، این آموزه الهی به امت است که در هر رکعت از رکعت‌های نمازهای خود آنرا از خداوند درخواست کنند؛ در مورد جزییات پیوند این عنصر با روح اسلام در آیات فراوانی که بدان اشاره شد نیز در جای خود مطالب لازم بیان گردید.

و در خصوص عامل تکاملی باید گفت که فقه اسلام متناسب با پیشرفت و تکامل بشری بویژه پس از پیدایش

ماشین و انرژی‌هایی که به تولیدات و ثروتهای جهانی افزوده شد، پیشرفت نکرد و این تنها ابزارهایی بود که با این قدرت بزرگ اقتصادی، همراهی و همگامی نشان داد. انرژی‌های یاد شده از جمله از این خاستگاهها نشأت گرفته بودند :

1- آزادی انسان به مثابه مالک مال و ثروت : باید عرصه اقتصاد به روی او باز باشد و جز در محدوده بسیار تنگی، ساماندهی قبلی نشود در غیر اینصورت حرکت او را مختل و محدود می‌سازد؛ این اصل با اصل اسلامی که می‌گوید : ثروت از آن خداست و انسان در صورتی که طبق رضای الهی در آن دخل و تصرف کند، جانشین خدا بر روی زمین بشمار می‌آید، در تناقض است.

2- پیوند ثروت و زمان، بدین معنا که زمان نیز سهمی در رشد ثروت یعنی همان ربایی دارد که در قرآن کریم قاطعانه تحریم شده است.

فقهایی زمانه با همکاری علمای اقتصاد، کوشش‌های سترگی برای ابداع ابزارهایی بکار برده‌اند تا اقتصاد بتواند با تحولات و پیشرفت‌هایی که از آن سخن گفتیم همراهی داشته باشد. راه‌های آرایه شده‌ای که اقتصاد را از جمود و ایستایی‌های رخساید با رعایت اصول مسلم و بنیادهایی بود که وجه مشخصه دیدگاه اسلام یعنی عطف توجه به سه‌گانه : "تعالی، نیکی و نیکویی" بشمار می‌رفت.

ولی در این میان تفسیر "میان‌گرایی" به عنوان ترفندی برای دور زدن شریعت و آرایه صورت حساب‌هایی که برای معافیت صاحب بنگاه از مالیات با بازرسان مالی آرایه می‌شود، مطرح گردید حال آنکه این حساب‌سازی‌ها با روح اسلام در تعارض بود؛ آنها هر آنچه را که به مراقبت و کنترل الهی مربوط می‌شد و پای‌بندی به اصول تلقی می‌گردید، به عنوان اینکه دست‌وپاگیر است با این توجیه که اسلام دین آسان و میان‌گرایی است، به یک سو نهادند. و کاغذبازی‌های حساب‌شده را مباح دانستند؛ کاری که تنها یک تفاوت با معامله ربایی دارد و آن اینکه کارمندی در یک دفتر می‌نویسد که او کالایی را با بهای مدت‌دار فروخته و کارمند دیگری از همان مؤسسه ولی در جای دیگر می‌نویسد که او همان کالا را به بهای روز خریداری کرده است؛ فاصله زمانی این دو عملیات تنها چند ثانیه است و خریدار در دفتر نخست قرارداد خرید مدت‌دار کالایی را امضا می‌کند که بهای آن را مدت‌دار می‌پردازد و در دفتر دیگر فروش همان کالا با بهای روزی که مستقیماً دریافت می‌کند، صورت می‌گیرد. تفاوت بهای معامله نخست با معامله دوم برابر با نرخ بهره بانکی در لندن و حتی کمی بیشتر است و اینرا خرید و فروش مبارک نام گذاشته‌اند!

در مورد فروش مراحه‌ای نیز چنین در نظر گرفته‌اند که در خریدی که به نام وکیل صورت می‌گیرد، بانک نقشی ندارد و در نتیجه هیچ ضمانتی را پذیرا نمی‌گردد؛ کافی است در پرونده مدرک بی‌خاصیتی باشد که بگوید: این بانک است که خریداری کرده و سپس به وکیل فروخته است. بدین ترتیب میان‌گرایی، تکیه‌گاه همان شکلی است که در جوهر معامله کمترین تفاوتی با معامله ربایی ندارد.

آنچه بر آن تأکید می‌کنم و سختم را بدان پایان می‌بخشم آنستکه میان‌گرایی نمی‌تواند به تنهایی

معیار و ملاکي براي استناد باشد و حتما باید "بر" (نيکي) و استقامت (پايداري) نیز بدان افزوده شود.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ حَسْبِيَ وَنَعَمَ الْوَكِيلُ، نَعَمَ الْمَوْلَى وَنَعَمَ النَّصِيرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَرَحَّمْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.